

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۸۲) گل های تنها

به آن آشنا گفتم:

- همه می دانند که هیچ جامعه ای سراسر یکدست و یک پارچه نیست، و همه اعضای آن شخصیت یکسان ندارند.

پس یک جامعه معین، هرگز، نمی تواند یکسره غریزی و یا فطری باشد.

چون،

از یک سو،

در یک جامعه غریزی، بی تردید، معدودی افراد فطرت گرا یافت می شوند،

و از سوی دیگر،

ممکن نیست که یک جامعه فطری، کاملاً عاری از پیروانِ غرایز گردد.

و افزودم:

- حال بگویید که آیا می توان به یک جامعه، به درستی، عنوانِ غریزی یا فطری داد؟

در پاسخ فرمود:

- آری. ماهیتِ یک جامعه معین را می توان، به طورِ کلی، غریزی یا فطری دانست.

گفتم:

- شما، تاکنون، همواره، واژه ها و نام ها را با دقت انتخاب کرده اید، و آن ها را به معنایِ درست شان در سخنان

تان به کار برده اید؛

از این رو، تعجب می کنم که شما، به راحتی و بی دغدغه، به یک جامعه معین عنوانِ غریزی یا فطری

می دهید؛ حال آن که خوب می دانید که، بی گمان، در آن جامعه فرد یا افرادی یافت می شوند که شخصیتی

متفاوت با آن عنوان دارند.

ادامه دادم:

- گرچه از قدیم شنیده ام که با یک گل بهار نمی شود؛

اما آیا یک فردِ فطرت گرا نمی تواند هیچ گونه نقشی در تغییرِ ماهیتِ یک جامعه غریزی داشته باشد؟

فرمود:

- در یک دشتِ خالی از گُل، سر از خاک برآوردنِ یک گُلِ تنها،

نشانهٔ آن است که

بهار به زودی از راه خواهد رسید؛

و مهم تر از آن،

نشانگر آن است که

خاکِ آن دشت، مستعدِ رویشِ این گونه گل هاست.

افزود:

- دیر یا زود، این گُلِ تنها، بذرِ خواهد داد و، رفته رفته، صحرا را از گُل های مشابهِ خود خواهد پوشاند.

ادامه داد:

- در طول تاریخ، در جوامع انسانی نیز، در زمانِ ضرورت و یا فصلِ مناسب، گُل های تنها روییده اند.

دشت های پر از گُل های ایمان و انسانیت که همواره پدید آمده و می آیند،

به لطفِ ایزدِ مهربان،

در درجهٔ اول،

پروردهٔ پیامبران و اولیای خداوند

و، در ثانی،

حاصل تلاش انقلابیون راستینی است که، با پیروی از این بزرگواران، خواهان و موجدِ تغییراتِ بنیادی در جوامعِ غریزی و سوق دادنِ آن ها به سوی جوامعِ فطری بوده و هستند.

گفتم:

- از گفته شما چنین برداشت می شود که این انسان های متفاوت اند که دگرگونی های مثبت را در جوامعِ غریزی ایجاد می کنند.

فرمود:

- من نگفتم که هر انسان متفاوتی دگرگونی می آفریند.

صرفِ متفاوت بودن، همواره کارساز نیست

چون

کار یک گل مُنْفَرِد، همیشه، به بذر افشانی و تکثیر نمی انجامد.

افزود:

- یک عضوِ متفاوت در یک جامعه غریزی، حتی اگر از نظر فردی، واجدِ ویژگی هایی ستودنی باشد، در صورتی که علیه فرهنگِ رایج در آن اجتماع قیام، و یا در برابرِ افسارِ حاکم بر آن جامعه مقاومت نکند، دیر یا زود، بر خلافِ تمایزش، به ایفایِ نقشی منفی کِشانده خواهد شد؛ نقشی که، کم یا بیش، به ماندگاریِ آن جامعه غریزی کمک خواهد کرد.

گفتم:

- لطفاً بیشتر توضیح دهید.

فرمود:

- بهترین و مقاوم ترین نوع فولاد را در نظر بگیرید.

با آن می توان قطعات متفاوتی را تولید کرد و در دستگاه های گوناگون به کار بُرد.

حال اگر این گونه فولاد، در ساختِ بخش هایی از یک سلاحِ مرگبار، مثلاً یک تیربار، به کار رَوَد، و آن مسلسل در دستانِ یک جنایتکار قرار گیرد،

گرچه از کیفیتِ عالیِ آن فولاد کاسته نمی شود،

به هر حال، تکِ تکِ اجزایِ آن تیربار، در جنایت های آن آدمکش نقش ایفا خواهند کرد، حتی اگر آن قطعات، خودشان میلی به این کار نداشته باشند.

پرسید:

- حال اگر آن تبهکار، با آن تیربار، سینه شما را هدف قرار دهد، آیا به دلیلِ وجودِ یک قطعه مرغوبِ

بی میل در آن مُسلسل، از تیراندازیِ او به سویتان استقبال می کنید؟

گفتم:

- مسلماً خیر.

و افزودم:

- قطعات فولادی، اجسامی بیجان هستند و نمی توانند از خود تمایل یا بی میلی نشان دهند.

فکر می کنم که انسان های زنده مثال بهتری باشند.

فرمود:

- بسیار خوب.

حال یک ارتش را در نظر بگیرید که کارش **تهاجم** و **تجاوز** به سرزمین های دیگران است.

ممکن است در این ارتش با فرد یا افراد نیک و زُبدِه ای مواجه شوید که **تمایلی** به این گونه تهاجمات و

تجاوزات نداشته و صرفاً به عنوان سرباز وظیفه، و به **اجبار**، در صفوف آن لشکر قرار گرفته باشند.

پرسید:

- حال اگر این ارتش، **خانه و کاشانه شما** را مورد تهاجم و غارت و تاخت و تاز قرار دهد، آیا به دلیل حضور

یک یا چند انسان نیک و زُبدِه **ولی بی میل** در آن، در برابر آن لشکر دست از مقاومت می کشید؟

پاسخ دادم:

- هرگز.

با لَحنی غَم آلود فرمود:

- حق دارید.

آن قطعه فولادی مرغوب و آن سربازِ خوب، گُل‌هایی تنها هستند که نه تنها ماهیتِ سلاح یا ارتشِ مزبور را تغییر نداده اند، بلکه به بخشی از آن تبدیل شده اند .

و افزود:

- در یک جامعه غریزی نیز، افرادِ فطرت گرایي که، به نحوی مُسالمت آمیز، به عضویت و مشارکت در آن اجتماع تن دهند، خواه نا خواه، نقشی منفی در تکاملِ راستینِ آن جامعه ایفا خواهند کرد.

و به این ترتیب،

علی رغمِ حضورِ برخی فطرت گرایانِ سازشکار در یک اجتماعِ غریزی، آن اجتماع، همچنان، در کُلّیتِ خویش، یک جامعه غریزی باقی خواهد ماند.

ادامه داد:

- هرگز نباید این نکته مهم به فراموشی سپرده شود که،

در صورتِ تن دادنِ اجزاءِ آن سلاح و اعضایِ آن ارتش به جایگاهِ خود،

آن مُسلسل، در مجموع، همچنان یک تیربارِ مرگبار، و آن ارتش، در مجموع، همچنان یک لشکرِ مهاجم و متجاوز باقی خواهند ماند.

یعنی

مجموعه آن قطعاتِ خوب و بد، مُسلسلی است که، در دست یک جنایتکار، سینه قربانیان را آماجِ رگبارِ گلوله ها قرار خواهد داد،

و

مجموعه آن سربازانِ خوب و بد، ارتشی مُهاجم و مُتجاوز است که، تحت فرماندهیِ ستمگران، هدفی جز تاخت و تاز و قتل و غارت در سرزمینِ ستمدیدگان را دنبال نخواهد کرد.

اما اندکی بعد، همچون همیشه، لحنِ اندوهگینِ آن آشنا جای خود را به ابرازِ شادی و امید داد.

فرمود:

- از آن جا که

عَدل، قرار گرفتنِ هر چیز در جایِ راستینِ آن است؛

پس دور نیست روزی که در آن،

به خواستِ ایزدِ دادگر،

تمامیِ گل هایِ تنها در سراسرِ گیتی گردِ هم آیند،

و

آن سلاح هایِ کارآمد، در دستانِ آن سربازانِ نُخبه و زُبده، زیر پرچمِ یکتا پرستی، و تحت فرماندهیِ اولیایِ

خدا، در راهِ برپایی و دفاع از یک جامعه الهی کاملاً فطری، به خدمت گرفته شوند.

چنین باد!

ادامه دارد